در داخل [əˈbɔːrd] آمادگی سرنشین

وقتی شخصی سوار کشتی یا هواپیما است ، در آن سوار یا در آن است.

→ آنها از روی کایاک بالا رفتند و از رودخانه پارو زدند.

تلخ

تلخ [ˈbɪtər] adj. تلخ

وقتی فردی تلخ است ، از شخصی یا موقعیتی ناراحت است.

when وقتی کامپیوترش خراب شد به شدت تلخ بود.

گلوله

bullet [ˈbulit] n. گلوله

گلوله یک شی metal فلزی کوچک است که از روی اسلحه شلیک می شود.

→ گلوله ها برای اسلحه های مختلف در اندازه های مختلف وجود دارند.

شیطان

devil [ˈdevl] n. شیطان

شیطان در بعضی از ادیان یک روح شیطانی قدرتمند است.

→ کلیسا قول محافظت از شیطان را داد.

رانش

رانش [drɪft] v رانش

رانش به معنای حرکت آرام توسط باد یا آب است.

ch تکه بزرگ یخ در آب رانده می شود.

اجرا کردن

اجرا کردن [enˈfɔːrs] v

اجرا كردن به معنای وادار كردن فرد به پیروی از یك قانون است.

→ پلیس برای تضمین امنیت همه ، قوانین راهنمایی و رانندگی را اجرا می کند.

آبنما

fountain [aufauntɪn] n. آبنما

فواره منبع آبی است که توسط مردم ساخته می شود.

→ یک چشمه زیبا در وسط پارک بود.

بندرگاه

harbor [ːhaːrbər] n. بندرگاه

بندرگاه منطقه ای از آب در امتداد ساحلی است که قایق ها در آن فرود می آیند.

→ در بندر چند قایق کوچک وجود داشت.

ساکن بودن

ساکن کردن [ˈnˈhæbɪt] v

سکونت یعنی زندگی در یک مکان خاص.

→ هیچ کس در این شهر باستانی زندگی نمی کند.

مارس

March [mɑːrtʃ] v. راهپیمایی

راهپیمایی به معنای همراهی با دیگران با سرعت ثابت قدم زدن است.

→ سربازان در صف های مستقیم رژه رفتند.

میلیونر

میلیونر [mɪljənɛər] n میلیونر

میلیونر شخصی است که حداقل یک میلیون دلار داشته باشد.

→ او میلیونر شد زیرا با پولش باهوش بود.

بندر

port [pɔːrt] n. بندر

بندر جایی است که کشتی ها برای بارگیری و تخلیه اشیا متوقف می شوند.

→ کشتی در بندر با مواد بارگیری می شد.

کلانتر

sheriff [ˈʃerɪf] n. کلانتر

کلانتر افسر پلیس است که مسئولیت مساحت زیادی را بر عهده دارد.

make کار کلانتری این بود که شهر را ایمن کند.

وحشت زده شدن

startle [ˈstɑːrtl] v

ترساندن به معنای ترساندن ناگهانی کسی است.

cra تصادف بلند زن خوابیده را مبهوت کرد.

عرق کردن

sweat [swet] v عرق کردن

عرق کردن به معنای از دست دادن مایعات بدن از طریق پوست است.

→ هر زمان که تمرین می کنم ، کاملاً عرق می کنم.

ماشه

trig [ɪtrɪgə: r] n. ماشه

ماشه بخشی از اسلحه است که فرد برای آتش زدن آن را می کشد.

finger مرد انگشت خود را روی ماشه اسلحه قرار داد.

متحد کردن

unify [ˈjuːnəfaɪ] v

متحد کردن یعنی جمع کردن مردم یا اشیا کنار هم.

the بچه ها با کارهای خوب خود سعی کردند جهان را متحد کنند.

کشتی

ظرف [ˈvesəl] n کشتی

کشتی یک کشتی یا قایق بزرگ است.

→ ما در منطقه یک کشتی لوکس گشت و گذار کردیم.

سفر دریایی

voyage [ˈvɔidʒ] n. سفر دریایی

سفر سفری طولانی است که با قایق یا هواپیما انجام می شود.

→ فضانوردان در یک سفر طولانی به ماه پرواز کردند.

عبادت

پرستش [ˈwəːrʃip] v پرستش

عبادت به معنای دوست داشتن و تکریم یک شخص ، چیز یا شخصیت مذهبی است.

→ بسیاری از مردم در سراسر جهان در یک کلیسا عبادت می کنند.

کلانتر دان

دن کلانتر شرور Oceantown بود. دن به اندازه شیطان بی رحم بود. او پول می پرستید. دن میلیونر بود اما تقریباً هیچ چیزی به افسران پلیس خود پرداخت نکرد. پلیس بسیار تلخ بود ، اما دن اهمیتی نمی داد. او فقط به پولش اهمیت می داد.

هر شخصی که در Oceantown زندگی می کند از او بیزار است. دن قوانین ظالمانه ای را اعمال کرد. یک بار ، دان حتی برادر خودش را به خاطر انداختن یک سکه در چشمه به زندان انداخت! گاهی اسلحه خود را به هوا نشان می داد و ماشه را می کشید. او نمی خواست گلوله ها به کسی اصابت کند. او فقط می خواست با صدای بلند مردم را بترساند.

سرانجام ، مردم Oceantown به این نتیجه رسیدند که باید کلانتر دان را از بین ببرند. با درک آنها ، جمعیت تلاش کردند تا شهر را متحد کنند. آنها به سمت خانه دن حرکت کردند. وقتی به طرف در دوید ، از این منظره مبهوت شد. وقتی در را باز کرد ، جمعیت به طرف او پریدند. آنها با استفاده از طناب او را به صندلی بستند. دن فریاد زد: «دستانت را از من دور کن! من همه شما را برای زندگیتان در زندان می گذارم! "

جمعیت گوش ندادند. آنها دن را به بندرگاه بردند و او را سوار کشتی کردند. دن چنان ترسیده بود که شروع به تعریق کرد. او التماس کرد ، "اگر مرا رها کنی ، تمام پولم را به تو می دهم!"

جمعیت گفتند: "کلانتر ، ما به پول شما اهمیتی نمی دهیم. ما می دانیم که شما هرگز تغییر نخواهید کرد. ما شما را به سفری به وسط اقیانوس می فرستیم. " قایق از بندر خارج شد و دن دیگر هرگز دیده نشد. مردم به کلانتری جدید رأی دادند که مهربان و منصف بود.